

گلچین اشعار

پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعراء بهار

انتخاب اشعار: محمد رحیمی

انتشارات وفاق

تهران - ۱۳۹۴

گلچین اشعار
پروین اعتصامی

انتخاب اشعار: محمد رحیمی

ناشر: انتشارات وشاق

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۴ - ۳۰ - ۷۴۵۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

انتشارات وشاق

خیابان امام خمینی - بین جیحون و یادگار امام - کوچه پالیزبان - پلاک ۵

تلفن: ۶۶۸۳۰۲۱۵

سرشناسه: اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰. عنوان قرارداد: دیوان، برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: گلچین اشعار پروین اعتصامی / با مقدمه ملک الشعرای بهار انتخاب اشعار محمد رحیمی. مشخصات نشر: تهران: وشاق، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری: ۱۲۸. شابک: ۴ - ۳۰ - ۷۴۵۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا، موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴. شناسه افزوده: رحیمی، محمد، ۱۳۶۲، گردآورنده. شناسه افزوده: بهار، محمد تقی، ۱۲۶۵ - ۱۳۳۰، مقدمه نویسی. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ / آ۳ ۹۷۶۱۴. رده بندی دیوبی: ۶ / ۸۱۸. شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۲۵۷۸۸

فهرست

۴۲	آزادگان پاکدل	۵	مقدمه
۴۵	درد زمانه	۱۷	روزگار حادثه و سختی
۴۷	گلشن تحقیق	۲۰	راه ناهموار
۴۹	هوای دیروز و فردا	۲۱	اهریمن روزگار
۵۰	طائر علیین	۲۲	آئینه خرد
۵۱	گوهر بی خریدار	۲۴	قافله عمر
۵۲	شناخت زیان و سود	۲۶	برده تن
۵۲	فزون، زاده کمی	۲۷	خامه دهر بر شکوفه
۵۳	اهریمن راه دل	۲۹	بزرگان مآل اندیش
۵۷	ترازوی چرخ اخضر	۳۰	فرشته خویان
۶۰	نهیگ ناشتای نفس	۳۰	بانوی آراسته به هنر
۶۱	آرزوی پرواز	۳۳	گنج هستی
۶۲	آرزوی مادر	۳۶	گوهر فروش کان قضا
۶۳	آسایش بزرگان	۳۷	پرتگاههای راه هوی
۶۴	آشیان ویران	۳۸	دانش، گوهر جان
۶۶	امروز و فردا	۴۰	اوراق پراکنده کمال
۶۷	امید و نومیدی	۴۱	رنگ‌ها و نیرنگ‌ها

۱۰۱	دزد و قاضی	۶۹	ای گریه
۱۰۲	دکان ریا	۷۰	ای مرغک
۱۰۴	دو محضر	۷۲	باد بروت
۱۰۸	دو همدرد	۷۴	بازی زندگی
۱۰۹	دیده و دل	۷۵	بام شکسته
۱۱۱	روش آفرینش	۷۵	بلبل و مور
۱۱۲	زاهد خودبین	۷۹	برف و بوستان
۱۱۴	سپید و سیاه	۸۱	برگ برگریزان
۱۱۵	سختی و سختی‌ها	۸۳	توشه پژمردگی
۱۱۶	سرود خارکن	۸۴	تهیدست
۱۱۸	سر و سنگ	۸۶	تیر و کمان
۱۱۸	سغی و عمل	۸۸	تیره‌بخت
۱۲۰	در ترازوی قضا	۸۹	تیمارخوار
۱۲۱	شاهد و شمع	۹۱	جامه عرفان
۱۲۲	شب	۹۲	جان و تن
۱۲۴	شباویز	۹۳	چند پند
۱۲۵	شرط نیکنامی	۹۴	حقیقت و مجاز
۱۲۶	شکسته	۹۵	خوان کرم
۱۲۷	صاف و دُرد	۹۷	دریای نور
		۱۰۰	دزد خانه

مقدمه

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نو شکفته به دستم داد و منی بر گردنم نهاد دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روح‌نواز عبارت بود از قطعات و قصاید شاعره شیرین زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که به تازگی از طبع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان و مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده و لذتی موفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیباچه‌ای بر این دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب نگریستم و یادداشتهایی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و ایجاز بدانها اشارتی می‌رود این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی

مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس است، به ویژه شیخ مصلح الدین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و اُسْلُوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسّم معانی و حقیقت جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آورده است.

قصاید این دیوان بوئی و لمحهای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است و بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مفاد «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» و «نَجَى الْمُحْفَقُونَ» دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است و در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده زندگی با کشتی علم و عزم رهنورد باید بود و در فضای اُمید و آرزو با بال و پر هنر پرواز باید کرد علم سرمایه هستی است نه گنج زرو مال

روح باید که از این راه توانگر گردد

می‌توان گفت در قصاید طرز گفتار طوربست و در قطعات طوری

دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات به طرز سؤال و جواب

یا مناظره بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجهی کرمانی گواه این معنی است در اینجا باز استقلال فکر خاتم پروین روشن می شود، زیرا اگر تنها پای بند تتبع شده بود چون مناظرات به ندرت از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس بیشتر در دسترس می باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات مناظره از این دیوان حذف می شد و از اصل به خیالی گوینده نمی رسید، لکن پیداست که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه قصاید شاعران خراسان یا کلیات شیخ شیراز، باز نخبه و جل گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیمیترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگوئی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی، محکوم به زوال شده است و که جز قسمت کمی از آن در کتب خطی و مختصری غیر قابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است بالجمله

آنچه معلومست خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش بار دیگر این شیوهٔ پسندیده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات دلفریب دیرینه با گوشم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پردهٔ قدیم را فریاد می‌آورد آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطره افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به سوی سعی و عمل اُمید حیات اغتنام وقت کسب کمال و هنر و همت و اقدام نیکبختی و فضیلت رهنمائی می‌کند

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

در آسمان علم عمل برترین پر است

در کشور وجود هنر بهترین غناست

میجوی گر چه عزم تو ز اندیشه برتر است

میجوی گرچه راه تو در کام اژدهاست

خواننده در این قصاید خود را یکباره در عوالمی رنگارنگ که به

صورت یک عالم مستقل درآمده باشد می‌بیند. طرز بیان ناصر خسرو را

در تمثیلات سنائی و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی

می‌نگرد حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت جای

بجای در خود نمائی و جلوه‌گری است و عجب آنکه اینهمه ساز و برگ

و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر مُرکّب ساخته است که گوئی این اشعار همه در یکساعت گفته شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته هیچ وقت طرز و سبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.

باغیر یاش که بی مصلحت و قصدی

آدمی را نبرد دیسو به مهمانی

ازدهای طمع و گرگ طبیعت را

گر بترسی نتوانی که بترسانی

گر توانی به دلی توش و توانی ده

که مبادا رسد آنروز که نتوانی

خون دل چندخوری در دل سنگائی لعل

مشتربهاست برای گهر کانی

خواننده همین که خواست از خواندن قصاید خسته شود به قسمت

مقطعات که روح این دیوان است می رسد اینجا دیگر خستگی

نیست. لطف بیان و دقت معانی در ذوق و ابتکار در اینجا اتفاق و

امتزاجی بسزا دارد. گوینده ماهر خود را در این قسمت زیادتز نشان

می دهد، یا به قول «مخفی» زیادتز پنهان می کند:

در سخن مخفی شدم چون رنگ و بو در برگ گل

هر که خواهد دید گو اندر سخن بیند مرا

از پنج شش غزل که چون غزل سازی ملایم طبع پروین نبوده قصاید کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می‌رسیم به مثنویهای کوتاه و مختلف‌الوزن و قطعه‌های زیبای دلپذیر و طرزهای کهنه و نو که پروین زیاده‌تر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه ماهرانه بهم آمیخته و ریخته کاری کرده است خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند، گاه مادری دلسوز و غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سر هم‌قدمی دارد.

مُرغک اندر بیضه چون گردد بدید گوید اینجا بس فراخ است و سپید
عاقبت کان حصن سخت از هم شکست عالمی بیند نه بالاو پست
گه پر آزاد در گُهارها گه چمد سرمست در گلزارها
ولی بیشتر خود پروین است که اینجا به خانه داری پرداخته است و افکار لطیف و پر شور اوست که به صد هزار جلوه بیرون آمده و سزاوار است که با صد هزار دیده آنرا تماشا کنند.

هنر آنجاست که از زبان همه چیز سخن می‌گوید، چشم و مژگان، دام و دانه، مورو مار، سوزن و پیرهن، دیگ و تاوه، خاک و باد، صیاد و مُرغ، شب‌نم، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و کاه، بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان و معانی مانند امید و نومیدی و لطایف و و بدایع

دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم الف و لیل و کلیله و دمنه و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و هزاران احوال دُرونی و بُرونی سیر می دهد و تسلیت می بخشد، ماکیان، کبوتر، گنجشک، گریه دزد، رُوباهی که در کمین ماکیان است، جوجه های مُرغ کودک فقیر، عجز مسکین ناتوان، گل پژمرده، مَرکَبِ قسمتی از خیالات گوینده بوده و ما را در زیر غرقه ای می نشاند و با این اسباب و ابزارها به صد رنگ آمیزی و افسونگری اندوهگین می کند و متفکر می دارد و به ندرت می خنداند، دائماً در فکر است بیشتر نگران وظایف مادری است و قتی که از این اندیشه ها خسته می شود، به یاد لطف حق می افتد و این قطعه را (قطعه لطف حق) را مردانه می سُراید و خواننده را با حقایق و افکاری بالاتر آشنا می سازد و در هان حال نیز از وظیفه مادری دست بر نمی دارد و باز هم مادری است نگران.

مادر موسی چو موسی را به نیل	در فکند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کای فرزند خُرد بیگناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی نا خدای
گر نیارد ایزد پاکت، به یاد	آب، خاکت را دهد ناگه بباد
نفس را مطابق تعبیر عرفا می شناسد، اهریمن را که روح آریائی با آن	
وجود دوزخی کینه دیرینه دارد همه جا در کمین جان پاک آدمی می داند	
مهر و عاطفت و اشفاق و علم و فضائل.	

اخلاق را طریقه رستگاری دانسته و تشکیل خانواده مهربان و کودکان نورس و سعادت آرام و بی سرو صدا را نتیجه حیات می‌پندارد. این دیوان از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست. ممکن است تتبع خانم پروین یا حافظه قوی و ادراک پاک او بر مأخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه آگاه نباشد، لکن هرچه هست نتیجه خود اوست. فی المثل، اگر اختلاف و گفتگوی دل و دیده را در رباعی سعدی دیده است:

تقصیر ز دل بود گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده

و همین معنی از زبان بابا طاهر عربان شنیده:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد
نخواسته است از سر این مضمون درگذرد و قطعه دیده و دل را ساخته اما تمام تر و لطیف تر و با نتیجه ای که خواننده قانع و راضی شده فراموش می‌کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است.

ترا تا آسمان صاحب نظر کرد	مرا مقنون و مست و بیخبر کرد
شما را قصه دیگرگون نوشتند	حساب کار ما با خون نوشتند
هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت	نهان با من هزاران قصه می‌گفت
مرا شمشیر زد گیتی ترا مش	ترا رنجور کرد اما مرا کشت
اگر سنگی ز کوی دلبر آمد	تو را بر پا و ما را بر سر آمد
بستی گر تیر ز ابروی کمان زد	ترا بر جامه و ما را به جان زد

ترا یک سوز و مارا سوختنهاست ترا یک نکته و مارا سخنهاست
خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای یوسف
اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک» پرورش یافته، فارسی و عربی و
ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان
انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکائی دختران تحصیل کرده و دوره
آن را به پایان رسانیده است. در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این
زیبائیها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و
روانی و مزانی که شمه‌ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ بال نیست
تا چه رسد به مخدّره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید
مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا
شده‌اند که مایه حیرتند جای تعجب نیست، امّا تاکنون شاعری از جنس
زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طبعی مقدمات
تبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بشیراید از نوادر محسوب و جای
بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به
قول نظامی عروضی دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد
باز بقدریکه وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا
درجه‌ای که ضرورت دارد آشنا خواند آشناست.

هر گاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشند تا چه رسد به «لطف حق» «کعبه دل» «گوهر اشک» «روح آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «حدیث مهر» «ذره» «جولای خدا» «نغمه صبح» و سایر قطعات که همه از او و هریک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست. شاید خواننده شوره سری از ما بپرسد: پس این دیوان در باره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هرچند، شاعره مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می‌دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می‌بود، عشقی که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق و طریقه مبتذل در این دیوان نمی‌توانست، به وجود آید زیرا با حقیقت گوئی مخالف و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم می‌رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی که شعرای بزرگ بدان سر نیاز فرود آورده‌اند، عشقی که به حقایق و

معنویات و معقولات وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن
نهاده شده چنین، عشقی همان قسم که گفتیم اساس این دیوان است.
هنر بزرگ شاعره ما در همین جاست که توانسته است این معنی
بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف پیروارند
و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزهی که از الیاف خشن و شاخ و
برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند و با صفای اثیر و رخسندگی نور
و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد در خاتمه سخن شناسان را به
خواندن این دیوان دعوت کرده توفیق گوینده اش را از پروردگار سخن
خواستارم.

م، بهار

تهران، مرداد ماه ۱۳۱۴